

کلام "نه" شرط برپایی جامعه مدنی در ایران^۱

عطا هودشتیان

دکتر عطا هودشتیان، فارغ التحصیل از دانشگاه سوربن، استاد فلسفه و علوم سیاسی و مدیر مدرسه عالی مدیریت کانادا

یکی از ویژگی‌های جنبش مردمی حاضر آن است که با کلام "نه" به میدان آمده است و جنبشی که با کلام "نه" و نفی به میدان بیاید و پیکره پراکنده و گسترده خود را برگرداگرد کلام "نه" یکپارچه کند و در مقابل قدرت متمرکز نظام از حق خود دفاع نماید، به بلوغ مدنی و سیاسی رسیده است.

زیرا شرط ایجاد جامعه مدنی آن است که جامعه در مقابل قدرقدرتی و یکه تازی قدرت حاکم قد علم کند و شهامت آن را در خود بیاید که به او "نه" بگوید. و دست از دنباله روی کورکورانه و گوسفندوار بردارد و برای خود هویتی برپا کند.

"نه" شرط ایجاد جامعه مدنی است. و مردم ما برای حرکت و دفاع از منافع خود باید به "نه" متوسل شوند و دست از فرسودگی ۳۰ ساله که بروح و روان آنها حاکم بوده است برداشته و به قدرت حاکم خواسته‌های خود را تحمیل کنند. این جنبش دیر یا زود آغاز می‌شد.

اما چرا نفی و "نه" شرط ایجاد جامعه مدنی است؟

پرسش نخستین آن است که مفهوم "عمل" کدام است؟ شاید تعجب کنید، ولی شرط اولیه حرکت "نفی" است. نه مثبت، که منفی حرکت را می‌سازد. به عبارت روشن‌تر: آنچه ایجاد کننده حرکت به جلوست، نفی "واقعیت" موجود است. زیرا عمل، از طریق نفی واقعیت موجود، یک واقعیت جدید می‌سازد.

هگل بود که نفی و "نفی کردن" را اساس اولیه عمل خواند. الکساندر کوژو، تفسیرهای بسیار ارزنده‌ای بر "پدیدارشناسی روح (فکر)" هگل ارائه داد و آنها را به صورت درس‌های هفتگی در دهه ۱۹۳۰ در دانشگاه سوربن فرانسه عنوان نمود. بر سر کلاس وی روشن فکران آینده فرانسه چون ژان پل سارتر و ریموند آرون و بسیاری دیگران حضور داشتند.

وی نوشت: "عمل نفی کردن است". مهم تر از آن، اساس هویت چیزی جز "نفی کردن" نیست. اما معنای این همه چیست؟

ما تنها از طریق عدم قبول واقعیت موجود، و از طریق نفی آن یک واقعیت جدید می‌سازیم. و اساس "اندیشه نقدی" نیز همین است. (نفی، به معنای نابودی نیست، و "نه" گفتن به یک نظام لزوماً به معنای سرنگونی آن نمی‌باشد).

اندیشه نقدی براساس نفی اندیشه موجود، تجزیه و تحلیل آن و کنکاش و ارائه نظریه جدید شکل می‌گیرد.

و در مدرنیته نیز معنای تفکر همین است. اساس تفکر در مدرنیته در نفی معنا می‌یابد.

۱ (بازنویسی و ترجمه مصاحبه الیزابت کویلر با عطا هودشتیان در مونترال به زبان فرانسه، در ۲۵ ژوئن ۲۰۰۹ درباره جنبش مردمی پس از انتخابات در ایران).

ما در حوزه تفکر می آموزیم که دست از پیروی بی چون و چرا برداریم و بر اساس روش دکارت، که محتوای آن را مکرراً توضیح داده ایم، به اندیشه های موجود با "تردید" بنگریم و هر فکر، و نیز هر واقعیت را مورد آزمون و سنجش مجدد قرار دهیم. تنها با این روش می سازیم، برپا می داریم، و نوآوری می کنیم.

اما تکلیف جامعه چیست؟

در جامعه نیز همین روال را برمی گزینیم. تنها تفاوت آن است که اگر حوزه تفکر بر دوگانگی استوار است، فضای اجتماعی همیشه پولاریزه است زیرا اساس آن قدرت است. یک سوی آن مردم و جامعه است، لیکن یک سوی دیگر آن دولت و قدرت حاکم قرار دارد. معادله قدرت اساس عمل در حوزه اجتماعی است. حرکت در جهت نوآوری از طریق نقد و نفی واقعیت موجود متحقق می شود. از طریق کلام "نه" عملی می گردد.

لیکن اگر نظام حاکم یکتاگرا باشد و گوشش بدهکار نیازهای مردم نباشد، و ترس از سرنگونی در دلش به طور مداوم هراس بیندازد، پس نمی تواند معادل متعادلی میان نیاز به حرکت و نوآوری از سوی جامعه و پایداری خود پدید آورد.

اما چرا این تعادل دمکراتیک در ایران ایجاد نمی شود؟

زیرا قدرت های ایدئولوژیک یکتاگرا هستند. و اساس و بنیاد آنها بر ترس شکل می گیرد. دو نوع ترس مورد نظر است: نخست ترس از دست رفتن خودشان. و چون در نزد آنها این ترس مداوم از مردم همواره وجود دارد، پس برای مقابله، درصددند که در دل مردم نیز ترس ایجاد کنند که مبادا از طریق حرکت آنها، نابودی قدرتشان مهیا شود. و این ترس دوم است.

نظام های یکتاگرا وحدت گرا هستند، یعنی استواری پیکر خود را در قدر قدرتی و خدشه ناپذیری شان می دانند. و می ترسند که اگر به مردم فرصت عرضه اندام دهند، اگر به خواسته های روزانه و اساسی آنها پاسخ بدهند، قدرت مردم آنقدر افزایش یابد که مشروعیت و معنای قدرت دولتی از میان برود. ترس آنها از تقسیم قدرت است.

حال آن که نظام های دمکراتیک - با تمام نقایصشان - اساساً مشروعیت و معنای خود را مستقیماً از مردم می گیرند، و رهبران آنها همیشه رفتنی اند و هیچ رهبری در آن نظام ها جاودانه نیست. آنها می آیند و می روند و ایده هایشان نه بر اساس خواسته های فرامردمی و فرا انسانی، که بر اساس نیازهای اجتماعی متحول می شود و تکامل می یابد.

اما مکانیسم های دیگر ترس کدامند؟

اگر نظام حاکم به مردم بفهماند که در صورت حرکتشان مرگ آنها حتمی است، پس مردم دست از خواسته هایشان بر می دارند. تنها راه حکومت قدرت های یکتاگرا و ایدئولوژیک، ایجاد ترس در میان مردم است. و یکی از مکانیسم های عملی آن تنها و تنها از طریق "دو دسته کردن مردم" به "خودی" و "ناخودی" متحقق می شود. هیتلر نیز چنین می کرد. این بهترین روشی است که می توان بر "ناخودی" - حتی اگر آن اکثریت مردم را تشکیل دهد - حکومت کرد. حال آن که دمکراسی پیام آور آن گشایش اجتماعی و فکری است که در آن هر دوی این گروه ها به طور صلح جویانه در کنار هم زندگی کنند.

پس تکلیف "ناخودی" ها در یک نظام یکتاگرا چیست؟

تنها راه آن است که آنها همانند خود نظام حاکم عمل کنند، یعنی خود را بر واقعیت موجود تحمیل نمایند، لیکن تا حد ممکن بدون به کارگیری روش های خشونت آمیز و بدون ایجاد ترس و رعب. ما راهی جز زیستن نداریم و زیستن، عمل کردن است، و عمل کردن ما تنها از طریق نفی واقعیت موجود و ایجاد نوآوری های جدید متحقق می گردد.

اگر نظام حاکم این را درک نمی کند، سرنوشت خود را مبهوت و آینده اش را عمیقاً لغزنده کرده است.

مردم ما گوسفند نیستند. زنده و سرشار از امید برای تحول و تغییرند. و نظام حاکم راهی ندارد جز درک این حقیقت کتمان ناپذیر.

جامعه ایران با کلام "نه"، و نفی واقعیت و قدر قدرتی نظام حاکم، نشان می دهد که به بلوغ سیاسی تازه ای رسیده است و آماده برپایی جامعه مدنی دمکراتیک می باشد.

شعار: "رأی من کجاست"، مرحله عالی درک از آزادی

عطا هودشتیان

دکتر عطا هودشتیان، فارغ التحصیل از دانشگاه سوربن، استاد فلسفه و علوم سیاسی و مدیر مدرسه عالی مدیریت کانادا

جنبش قهرمانانه و مردمی پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ با شعار همه جاگیر و گسترده "رأی من کجاست" به میدان آمد. اگر دقت کنیم، این نخستین بار است که در تاریخ اجتماعی ایران پس از مشروطه، در شعارهای همگانی و سراسری، کلمه "من" به کار رفته است. ادعای ما بر آن است که به کارگیری شعار "رأی من کجاست" از معنای ویژه و منحصر به فردی برخوردار است و نشان از آن دارد که جامعه به درک والاتری از مفهوم آزادی رسیده است، که در مقایسه با مراحل پیشین تاریخی اجتماعی ایران، مشخصاً جنبش مشروطه و انقلاب اسلامی، دوره سوم از گذر به مرحله عالی درک از مفهوم آزادی را طی می کند.

مشروطه: درک از آزادی "قانون" بود

درک جامعه ایرانی از مفهوم آزادی، به اعتقاد من، از ۳ مرحله ویژه در تاریخ صدساله اخیر گذشته است. یکی دوران عصر مشروطه، دیگری از دوران مصدق تا انقلاب اسلامی، و سپس عصر حاضر یعنی دوران افول انقلاب اسلامی که برآمد آن را در خرداد ۱۳۸۸ می توان دید.

دوران نخست را پیش از این، دوران غلبه تفکر "سیاست زده" در آراء و افکار فعالین و متفکران مشروطه دانسته ایم^۱. خلاصه این ادعا بر آن است که ایده آزادی، در این دوران اصولاً مسئله عدالت و مشروط کردن قدرت حکومت و شاه به قانون را در نظر داشته است.

در عصر مشروطه، هدف جنبش عدالت خواهی بود، نه آزادی. و اندک درک مفلوج و گنگ آن از آزادی همانا به مقوله آزادی سیاسی و برقراری قانون و تحقق عدالت سیاسی محدود می شد.

ما در آن دوران هنوز از مفهوم آزادی که در بنیاد آن دو مقوله به هم پیوسته در نظر است، فاصله

زیاد داریم. آن دو مقوله که مفهوم اصلی آزادی را شکل می دهد، یکی آزادی تفکر، دیگری آزادی فرد است. فردیت است که فکر مستقل را پدید می آورد. و به همان ترتیب آزادی فکر است که امکانات پدیداری فردیت مستقل را ایجاد می کند. هیچ یک از این دو مقوله که اساس مفهوم آزادی هستند، در ایران در صدساله اخیر امکان پدیداری نداشتند. جنبش اجتماعی و فرهنگی و فکری ما، به دلایلی که در این نوشتار کوتاه مهلت بیان آن نیست - و در منبع پیشین به آن اشاره شده است - عمیقاً سیاسی زده بوده است و درک آن از آزادی، نه به آزادی فکری مرتبط بوده، نه به آزادی فردی، بلکه مرکز اصلی الهام آن سیاست بوده است.

از مصدق تا انقلاب اسلامی: درک از آزادی "استقلال" بود

اما پس از مشروطه، تفکر سیاست زده به حیات فعال خود ادامه داد. درک ما از آزادی در دوران مصدق و جنبش افتخار آفرین ملی شدن نفت، هنوز به درکی سنجیده و بنیادین نرسیده بود. رو در روی مصدق با قدرت های خارجی و با نظام استبداد شاهنشاهی سمت و سوی مبارزه را به گونه دیگری سوق داده بود. تاریخ ما نه به درک ضرورت فردیت رسیده بود، نه آزادی فردی را محترم می شمرد و نه تفکر آزاد و اندیشه انتقادی در آن جای داشت. اساس فکر آزادی در این دوران با "استقلال" عجین شده بود. ما می خواستیم خود را از تسلط دشمن خارجی، و وابستگی در ایران رها کنیم. پس فکر رهایی و آزادی، رهایی سیاسی بود و در مرکز آن مفهوم استقلال جای داشت.

اما پس از دوران مصدق، در طول دهه ۴۰ و ۵۰، فرهنگ جدیدی در ایران پدید آمد. استقلال هر چه بیشتر تبدیل به یک شعار مبارزاتی فوری شده بود. تفکر حاکم در این دو دهه بیشتر تحت تأثیر گفتمان "غرب زدگی" بود و نوک حمله این گفتمان همانا قدرت های سلطه گر خارجی، نظام شاهنشاهی حاکم و غرب زدگان بومی بود. در هیچ یک از آثار این دو دهه که مقدمات فرهنگی انقلاب اسلامی را فراهم کرد، هیچ گفتاری، جدل فکری و یا نظریه ای پایدار و جدی پیرامون مفهوم آزادی، تفکر آزاد و ضرورت فردیت آزاد نمی بینیم. تا آنجا که گاه به گاه، این مقولات به عنوان "فرنگی بازی" و رفتار لوس و غرب زده و حتی "نجس" تلقی می شدند. تاکید بر "من" برابر با خود بزرگ بینی و غرور شخصی، و حتی "خیانت" به دیگران محسوب می شد. درک ما در دوران انقلاب اسلامی، از شعار آزادی، بیشتر و غالباً همان استقلال بوده است. در این دوران مرجع اصلی آزادی، نه فرد بود، نه تفکر آزاد^۱.

رأی من کجاست؟

در شعار "رأی من کجاست" اما، برای نخستین بار کلمه "من" به گسترده ترین و عمومی ترین وجهه مطرح می شود. و این کلمه مستقیماً با عمل "رأی دادن" رابطه دارد. اما اهمیت آن در کجاست؟ در شعار "رأی من"، "من" در برابر یک رأی قرار می گیرد، و یک رأی در برابر "من" واقع می شود. از آن رو که نمی توان جمعی، گروهی، خانوادگی یا قبیله ای رأی داد، پس مقوله رأی دادن عمیقاً فردی، خصوصی و منحصر به فرد و تنها و تنها نظر و روحیه شخص رأی دهنده را منعکس می کند. بی تردید جامعه ای که آزاد نیست، انتخابات آزاد و واقعی هرگز در آن نمی تواند متحقق گردد. زیرا هنوز نهادهای حاکم کنش ها، تنش ها و چندگانگی اجتماعی را منعکس نمی کند. ایران چنین است.

اما مردمی که در خرداد امسال به پای صندوق های رأی می رفتند، هنوز و به طور واقعی از این

حقیقت کتمان ناپذیر مطلع نبودند. بلکه آنها انتظار داشتند که رأی آنها به طور حقیقی منعکس شود و واقعیت موجود را تغییر دهد تا **امیدهای** آنها منزلت یابد، اگر نه، هرگز آن چنان همگانی و گسترده به پای صندوق های رأی نمی رفتند. همین امید نکته ماست.

- دو نتیجه از این روند به دست می آید:

این امید بی تردید از حال و هوا و فضای حاکم بر جامعه تأثیر گرفته است، و بی تردید خانواده و گروه اجتماعی، محل کار و مطبوعات و غیره در شکل دهی آن بی اثر نبودند. با این حال "او"، برای نخستین بار، به تنهایی، یعنی بدون پدر و مادر، بدون حزب و گروهش به پای صندوق رأی می رود. پس "او"، در مقابل صندوق رأی شکلی از واقعیت فردیت نوین را در خود متحقق می کند. این واقعیت هر چند ابتدائی و ناآگاهانه باشد، هر چند تحت تأثیر محیط واقع شده باشد، نشانی جدی از شکل گیری نخستین جوانه های فردیت ایرانی است. این نخستین نتیجه.

اما دومین نتیجه مهم تر است: هنگامی که وی در می یابد که نظر و خواهش و انتظار او، آن طور که او از طریق خود بیان کرده بود، در واقعیت موجود منعکس نشده، هنگامی که به وضوح به تخلف پی می برد، هنگامی که در می یابد که کسانی رأی او را دزدیده اند، ناگهان برمی خیزد و برای نخستین بار در به دنبال رأی خود می گردد و فریاد می کشد "رأی من کجاست؟" او در پی خود گم شده اش می گردد. خود ذلیل شده و سرکوب شده اش. خودی که هرگز مجال بیان آزاد نداشته است. خودی که در میان جباریت و تمامیت گرایی پایدار تاریخ ما همیشه و در همه جا به هیچ قلمداد گردیده است.

شعار "رأی من کجاست"، به میزان شگفت آوری و برای نخستین بار تولد شکوفه های آغازین فردیت نوین ایرانی را گواهی می دهد، که در طول ۳۰ سال حاکمیت جمع گرا، ضد فرد، تمامیت گرا، بلاخره شکوفه کرد و سر به بالا نهاد.

اما آیا این مردم پیش از این بارها به پای صندوق های رأی نرفته بودند؟

حاصل ۳۰ سال بذر افشانی: یک انقلاب فرهنگی نوین

اما خواهید گفت: رأی دادن از ابتدای حیات جمهوری اسلامی در ایران وجود داشته است و این ماجرا ۳۰ سال است که ادامه دارد. چرا این بار، یعنی در خرداد ۱۳۸۸ اهمیت فوق العاده پیدا می کند؟

خواهیم گفت: زیرا این بار است که جان مردم به لب می رسد. زیرا این بار است که آنها در مقابل "انکار و نفی" قرار گرفتند. و اوج "هویت" در مقابل "نفی" تبلور میابد.

اما رسیدن به این اوج به یک باره متحقق نشد، بلکه از مراحل نخستین گذر کرد.

در سراسر دوران ۳۰ ساله، انتخابات در ایران هم نوعی بازی سیاسی اندک بود، و هم نوعی دخالت سیاسی مستقیم. دو صفحه اصلی در تاریخ انتخابات در ایران اینها هستند:

نخستین انتخابات که "نه" و "آری" را در کنار هم گذاشته بود، در فردای انقلاب به انحلال نظام حاکم و استقرار جمهوری اسلامی رأی داد. اما اگر خوب به آن بنگریم، در می یابیم که آن حرکت یک فراندم برای انحلال بود، نه یک انتخاب. چرا که در مقابل "نه" تنها یک پاسخ، یعنی "آری" قرار داشت. پس انتخاب "نه" در واقع انتخاب "آری" بود و پاسخ فوری و خود به خودی را در پی داشت: انحلال

نظام قبلی، و برقراری نظام جدید.

با وجود این نحوه ناسنجیده کار، با اینحال مردم برای نخستین بار بر سر صندوق های رأی رفتند، لیکن گویی تقریباً همه هم نظر بودند و "آری" می گفتند.

صفحه دوم، مهم تر جلوه کرد: ۲ خرداد انتخابات عمومی ریاست جمهوری، اعتراضی بود به گذشته، و پیروزی محمدخاتمی، امیدی بود برای تغییر. این مرحله دوم در مسیر بلوغ سیاسی جامعه ایران بود. رأی عمومی در فردای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، رأی تأیید بود، رای مثبت بود. رأی دوم خرداد و پیروزی محمدخاتمی، رأی اعتراض بود. و این نکته قابل توجه ماست.

در نوشتار دیگری به نام: "کلام" نه "بنیاد جامعه مدنی است"، گفتیم که اعتراض و کلام منفی است که نوآفرینی می کند. که اندیشه نقدی بر اساس "منفی" استوار است، نه "مثبت". که معنای حقیقی عمل، نفی واقعیت موجود است، که هویت، فردیت و آزادی نیز از همین طریق شکل می گیرد.

بنابراین ما پس از رأی تأیید، به تدریج وارد مرحله گذر به رأی اعتراض شدیم. یعنی مرحله ای که در آن هویت و فردیت ما به تدریج شکل می گیرد.

و در خرداد ۱۳۸۸، شعار "رأی من کجاست" حاصل ۳۰ سال بذرافشانی فرهنگی است. رأی اعتراض است. می خواهد بگوید "من" وجود دارم، و دیگر گوسفندوار کلام حاکمیت را نمی پذیرم. در اینجا، او را نه همچون گروه، خانواده، پدر، حزب، که همچون فرد، فرد تنها، با یک رأی، یک تک رأی، در مقابل نظام حاکم می ایستد و در تقیای بازپس گرفتن حق خود بر می آید. و این چهره نوین فرد، در ایران نمود یک انقلاب فرهنگی یک پارچه و نوین در جامعه ایرانی است.

شکل گیری این فردیت تازه گام های بسیار آغازین خود را میگذرانند. از دوران عباس میرزا که نخستین جلوه های نوگرایی در ایران پدید آمد و سپس پس از عصر مشروطه تا امروز، ایران هرگز شاهد این رو در رویی میان فرد از یک سو و تمامی قدرت حاکمه از سوی دیگر نبوده است. ما هرگز در طول سده اخیر، نه به فرد و نه به آگاهی فردی، انتخاب و رأی فردی و اعتراض او اهمیت نمی دادیم و آن را گاه حتی به مسخره می گرفتیم و در ذهنیت کور و در ناخودآگاه خود، فردیت و تمایل و انتخاب فردی را نابود می کردیم. فرهنگ حاکم در ایران بر جمع گرایی استوار بوده است و اساس سنت نیز چنین است.

دکتر عطا هوداشتیان ۳۰ ژوئن ۲۰۰۹

www.Hoodashtian.net www.hoodashtian.com email: hoodashtian@yahoo.com

(Endnotes)

a این ایده ها را مفصلاً در اینجا توضیح داده ایم: "تفکر سیاست زده در انقلاب مشروطه" مجله نگاه نو- بهمن ۱۳۸۳، تهران.

b این سخن را مفصلاً در اینجا توضیح داده ایم: "غرب زدگی و ریشه های فرهنگی انقلاب ایران"، مجله نگاه نو- مرداد ۱۳۸۳، تهران



AMMO	HEALTH	ARMOR	SCORE	REMAINING ENEMIES
65	15%	20%	0	19,999,970

It is not a game.
Stop killing people!!